



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿۱﴾

﴿۱۱﴾ الم

﴿۲﴾ همان خدا، نیست خدایی مگر همان خدای بس زنده پاینده بر پا دارنده.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾

﴿۳﴾ همی فرو فرستاد بر تو کتاب را به حق که راست آورنده آنچه راست است و فرو فرستاد تورات و انجیل را.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۳﴾

﴿۴﴾ از پیش در حالی که هدایت است برای مردم و فرو فرستاد فرقان را. همانا کسانی که کافر شدند به آیات خدا برای شان است عذابی سخت و خدا عزیز انتقام دار است.

مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿۴﴾

﴿۵﴾ به راستی خدا، پوشیده نماند بر او چیزی در زمین و نه در آسمان.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿۵﴾

﴿۶﴾ اوست همان که همی صورت می دهد شما را در رحمها هرگونه که بخواهد، نیست خدایی مگر همان عزیز حکیم.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۶﴾

﴿۷﴾ همانا اوست که فرو فرستاد بر تو کتاب را، از آن است آیاتی محکم که آنها مادر (اصل) کتاب است و دیگر متشابهات؛ و اما آنان که در دل هاشان کج منشی است پس پیروی می کنند آنچه را که تشابه

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»



دارد از آن برای یافتن فتنه و برای تأویل آن. با آنکه نمی‌داند تأویل آن را مگر خدا و استواران در علم گویند: ایمان آوردیم بدان، همه از پیشگاه پروردگار ماست و آگاهی نیابد جز خردمندان.

{۸۶} پروردگار ما! کج مدار دل‌های ما را پس از آنکه هدایت کردی ما را و ببخشای برای ما از نزد خودت رحمتی را چه به راستی تو همان تویی بس بخشاینده.

{۹۱} پروردگار ما! همانا تویی گردآورنده مردم برای روزی که نیست ریبی در آن، همانا خدا خلاف نکند وعده را.

وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو

الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ

الْوَهَّابُ ﴿٨﴾

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٩﴾

شرح لغات:

تورات، واژه عبری: شریعت، اصول یا مجموعه احکام، آموزش و هدایت. انجیل: بشارت. ریشه عربی آن از «نجل»: پدید آورد، زمین را شکافت، زمین سبز شد. و در واقع این نام معرب «اوانگلیون» یونانی است به معنی مژده و بشارت.^۱ به نظر ارجح این کلمه یونانی است اصل آن «اونجیلیون» بوده است، مرکب از دو کلمه «مژده نیک».^۲

فرقان، مصدر اسمی که وزن آن فزونی و یا حرکت را می‌رساند. از «فرق»: جدا کرد، شکافت، روشن و متمیز گردید.

انتقام: پیگرد، بد پاداش دادن به گناه، افتعال از «نقم»: به پاداش بدش رساند، سخت ناروا و بد دانست، بر او عیب گرفت و نکوهش کرد.

۱. فرهنگ فارسی معین، ج ۵.

۲. قاموس «معجم متن اللغة» تألیف «احمد رضا» به نقل از مجله «مجمع اللغوی دمشق» ۲۳: ۱۸۱.



زیغ : کج منشی، کجی، برگشت از حق، روی آوردن به باطل، ناتوانی دید، حیرت زدگی، کشیدن مهارشتر، آرایش.

«الم. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» درباره اشارات و رموز حروف جداگانه‌ای که در آغاز بعضی از سوره‌های قرآن آمده مفسران و محققین با دیدهای خاص خود نظرها و احتمالاتی داده‌اند که آنچه موجه به نظر می‌رسد در پرتو^۱ «الم ذالک الکتاب لا ریب فیه» آمده است.^۲

۱. اول سوره بقره. ج ۱ پرتوی از قرآن، ج ۲ مجموعه آثار.

۲. هر یک از این نظرها با بینش صاحب نظرانی، و چه بسا با شواهد و قرائنی ذکر شده است، گرچه هیچ یک دلیل قطعی و برهانی ندارد و شاید هم با پیشرفت علم نظرهای دیگری پدید آید و یا برخی از آن‌ها اثبات شود. و درست بودن همه یا بیشتر آن‌ها متناسب با عمق و جامعیت قرآن است. برخی از نظریه‌هایی که راجع به حروف اوایل آمده چون راجع به شناخت وحی و نزول و حدوث و ربط آن با مبادی و اسماء و صفات و تنزلات و انعکاس‌های آن اسماء و صفات است، دریافت و شناخت آن - تا چه رسد به اثبات - برای عقل‌های عادی دشوار و یا محال است. و برخی از نظریه‌ها که راجع به ترکیب حروف و کلمات و آیات و تأثیر خاص و بلاغت اعجاز است، چون با عقل و فطرت و حواس می‌توان آن‌ها را دریافت، برای عموم فهمیدنی و اثبات شدنی است. از همین گونه است رابطه خاصی که حروف اوایل بعضی از سوره‌ها با اندازه و آهنگ آن حروف به صورت ترکیب و یا تنها در آیات و کلمات همان سوره مندرج است. مانند «الم» که در سر فصل آیاتی از سوره بقره و همچنین در آل عمران: «الم، الی، الذین او توال...» و همچنین این حروف در بسیاری از کلمات این دو سوره آمده است.

چند سال قبل یکی از محققین مصری (دکتر رشاد)^{*} که ساکن آمریکاست، درباره حروف مقطعه اوایل بعضی از سوره‌ها دریافتی کرده که آن را به وسیله دستگاه الکترونیکی به ثبوت رسانده و خلاصه آن در بعضی از روزنامه‌ها و مجله‌های عربی و فارسی منتشر شد. دریافتش این بود که حروف اوایل هر یک از این سوره‌ها رابطه‌ای دارد با حروفی که در آیات همان سوره آمده است و سپس همین دریافت و نظر را با کوشش چندساله و به وسیله دستگاه الکترونیکی به صورتی اثبات کرد و به این نتیجه رسید که مقدار حروفی که در هر یک از این ۲۹ سوره که با حروف مفرد یا مرکب آغاز شده، بیش از دیگر حروفی است که در همان سوره آمده است، با توجه به این که مجموع حروف مقطعه قرآن ۱۴ حرف و نصف همه حروف عربی است. برای رسیدن بدین نتیجه می‌بایست حروف سراسر هر سوره از قرآن شماره شود، آنگاه سوره‌هایی که با حروف مخصوص آغاز



در اندیشه دانشمندان فلسفه عالی، این حروف اشاراتی به اسماء و صفات الهی است که در وراء و ماوراء پرتو افکنده به گونه‌ها و در پدیده‌ها تجلی یافته است. از این نظر که «الم» اشاره و رمزی به اسمای اثباتی و نفیی و صفاتی باشد که به «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» امتداد و تفصیل و تجلی و به گونه «الکتاب» - «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» - «نَزَّلَ» یافته، بسان «نَزَّلَ» آن صفات به صورت‌های حروف و ترکیبات جهان تکرار (الف و لام و هاء‌های واسط) که نمودار حرکت بسیط است، تبیین توحید ذات و پیوستگی و تکثیر آن در مجرای صفات و مراتب آن است که در دو صفت «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» که جوشش حیات را با قیومیّت و ربط ذات و صفات قدیم و ازلی را با ترکیبات و حوادث می‌نمایاند و در سیر نزولی به میم رمزی «الم» و تبیین «الْقَيُّومُ» می‌رسد که سرآغاز رجوع «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» و سیر صعودی است. به اصطلاح فلسفی: حرکت وجود بسیط و بی‌نام و نشان از مبدأ غیب‌الغیوب

→ شده به دقت بررسی شود که جز با دستگاه الکترونیکی امکان نداشت، این گونه رابطه و تناسب مقداری از حروف این سوره‌ها با حروفی مانند: «ق، ن» یا حروفی مانند: «الم، المر، المص، یس، کهیصص» و در نظر گرفتن و تنظیم آن برای بشری در مدت کوتاه آن هم کسی که در مقام بیان معانی و افهام آن به دیگران باشد، امکان ندارد. چنان که جز با چنین دستگاه دقیق و سریع کشف آن امکان نداشت، بنابراین کشف، معلوم می‌شود که بیش از اعجازی که در لغات خاص و ترکیب جمله‌ها و آیات در قرآن آمده، حروف آن هم با حساب و تناسب و نظمی خاص آورده شده که علاوه بر معانی و حقایق و محتوای آن‌ها، خود جهتی از اعجاز است. بُعد دیگری از اعجاز قرآنی که بوسیله مفسّر اندیشمند انسانی و بدون کمک خواستن از مغز الکترونیکی و در محیط محدود کشف شده، «سیر تحول قرآن» است که در آن تحول و گسترش مقدار کلمات و آهنگ آیات و معانی در مسیر ۲۳ ساله قرآنی چنان بررسی و دقت و کشف گردیده که می‌توان بوسیله آن محاسبات، سال و محیط سوره‌ها و آیات را تا حدی مشخص کرد (رجوع شود به کتاب سیر تحول قرآن، تألیف مهندس بازرگان) این کشفیات، بیان و اثبات بعضی از نظرهایی است که درباره حروف مقطعه در اوایل سوره بقره ذکر شده که یکی از آن‌ها همین نظر است که این حروف اشاره به اعجاز و تناسب حروف و کلمات آیات سوره‌ای است که در آغاز آن حروف مفرد و مرگب آمده است، و شاید که این نظرها و کشف‌ها روزنه‌هایی برای رسیدن و کشف حقایق برتری باشد. (مؤلف)



«اللَّهُ» که تابش‌های آن تعینات و تشخصات و ماهیات را پدید می‌آورد. و به اصطلاح عرفانی: حرکت (نَفْسِ الرَّحْمَانِي) که حروف و ترکیبات عالم را می‌سازد. آن سان که انسان اندیشمند و عقلی، راز درونی و هستی خود را با حرکت اندیشه، همراه با تنفس و بیرون دادن هوای عمیق و بسیط و با برخورد به اوتار حلقی به گونه صوت درمی‌آورد و با برخورد و تعیین مخارج به آوای حروف و با ترکیبات آواها به صورت کلمات دارای مفاهیم می‌نمایاند و همی در صفحات هوا و اوتار سمعی و کتابت و اشعه بصری تنزل می‌یابد و نقش می‌بندد و سپس از هوا محو و روپوش حروف و کلمات خلع می‌شود و آن که مفاهیم ذهنی و عقلی خالص و طیب دارد همی صعود می‌کند ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۱، از او صادر می‌شود و نزول می‌یابد و به سوی او برمی‌گردد و به او پیوسته می‌شود. پس صدا و آهنگ حروف و ترکیب کلمات و معانی و مفاهیمی که دارند، نه به خود قائم و نه به خود باقی است، همه امواج حیات و اراده و قیومیت متکلم و مرید و مبدأ حیات و قائم به ذات‌اند: «الْحَيُّ الْقَيُّومُ».

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ». فاعل نَزَّلَ «اللَّهُ» با وصف توحیدیش «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، و دو صفت جامع «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» است. این صفات است که هم به صورت حروف و ترکیبات عالم تکوین تابش و نزول یافته و هم به صورت کتاب تشریح و هدایت تا همچنان که همه پدیده‌ها و اجزای هستی را با حیات استعدادی یا فعلی بر پا داشته و به حرکت درآورده، انسان را هم زنده و قائم و پاینده بدارد تا به اختیار و اراده آزاد خود به «حَيِّ قَيُّوم» بیبوندند. «نَزَّلَ» (به تشدید) نزول تدریجی را می‌رساند که موافق با شرایط زمان و استعدادها و نیازها، مسایل هدایتی و احکام آن را مشهود و ملموس کرده همه مشاعر و عواطف را فراگیرد و



منشأ انقلاب فکری و اجتماعی شود.

«نَزَلَ» (بدون تشدید) و «أَنْزَلَ» به معنای نزول دفعی و با هم است. در مواردی که در امور دفعی با تشدید در قرآن آمده، مانند ﴿يُنزِلُ الْغَيْثَ - مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾^۱، نظر به مبادی و اجزا و از آثار تدریجی است. «عَلَيْكَ» دلالت بر سلطه و تفوق دارد، آن چنان که هنگام نزول، روح و اندیشه و شخصیت مخاطب (رسول) یکسره مقهور آن می‌گردد، بای «بِالْحَقِّ» دلالت بر ملازمت و تلبس دارد: این کتاب را با حق و ملازم آن بر تو نازل کرده است و یا (بای سببی) که بیان علت فاعل نزول باشد: به سبب و نیروی حق ... حق مطلق «اللَّهُ» به همه اسماء و صفات و تجلیات و نزولات و اراده او که ثابت و پایدار و نگهدار است، و همین معنای نازل لغوی حق است: حقوق نسبی و تشریحی اصول ثابت و پایدار و با اصول تکوینی به حق مطلق پیوسته است. همین حق را از واقع جدا می‌سازد که گاه با هم و گاه در مقابل هم هستند، کتاب‌های هدایتی و تشریحی بشر در مسیر واقعیات است که آمیخته از حق و باطل و در محیط‌های زمانی و مکانی و شرایط اجتماعی مختلف و متضاد است و قابلیت بقا و صلاح ندارند. حق، ثابت و پایدار و دارای مصالح حقیقی و هماهنگ با جهان و فطرت و ضامن بقا و ابدیت است. «مُطَالِقَانِي وَ زَمَانِه مَ»

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» تصدیق، نموداری راست و به راستی آوردن چیزی است که به دروغ‌ها، افتراها و اوهام آمیخته و ناراست و مبهم گشته.^۲ «لما بین یدیه» چیزی است که در امتداد شعاع دید و خطوط متوازی دو دست باشد و در مقابل «لما خلفه، لما قبله» است نه به معنای آن‌ها، زیرا گر چه در طول زمان قرآن پس از دیگر

۱. باران رافرومی بارد. لقمان (۳۱)، ۳۴. آنچه دلیل محکمی برای آن فرو نفرستاده است. آل عمران (۳)، ۱۵۱.
 ۲. تصدیق که در لغت به معنای راست دانستن و راست آوردن است، در این آیه به عنوان یک میزان و نمودار است و چیزی را که به دروغ و افتراها ناراست و منحرف گردیده به وضع راست نخستین آن برمی‌گرداند و راستی و راست‌های آن را نشان می‌دهد.



وحی‌ها و کتاب‌ها آمده، در مراتب نزول - «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» - آن‌ها شعاع‌ها و پرتوهایی بودند در امتداد اشعه فروزان قرآن و پیش روی آن. همچنان که شعاع‌ها و انعکاس‌های پیش از طلوع کامل، آمیخته با تاریکی‌های ابهام‌انگیز و تصویرهای موهوم و واقعی است و با سر زدن تیر اعظم تاریکی‌ها از میان می‌رود و صورت‌های راستین از میان اظلال و اوهام متمایز می‌گردند: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ «لِما»، ابهام و شمول را می‌رساند: آنچه از کتاب‌ها و شرایع و وحی‌ها و الهام‌ها تا حدس‌ها و کشف‌هایی که بر پیغمبران و تالیان آن‌ها و انسان‌های اندیشمند پرتو افکنده و آمیخته با اوهام و افتراها گردیده، این کتاب، راستی و راست‌های آن‌ها را می‌نمایاند و شناسایی جهان و انسان و اصول و احکام را متمایز می‌کند، از مبادی تا نهایات: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»، از آنگاه که سیاره زمین آماده وحی‌گیری و الهام‌بخشی گردید و پیغمبران وحی‌یاب و انسان‌های اندیشمند سر برافراشتند و روی به سوی مطالع انوار گردانند، وحدت و پیوستگی همه وحی‌ها و انواع الهامات را با هم و با کمال وحی می‌رسانند.

«وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ». تورات و انجیل در میان وحی‌ها و الهامات «ما بین یدیه»، وحی‌هایی متضمن اصول اعتقادی و احکام و نظامات بودند که به صورت کتاب درآمدند و ملت‌ها و ملت‌هایی فراآوردند. مفرد آمدن تورات و انجیل و معنای لغوی آن‌ها دلالت بر همان اصول شریعت و بشارت دارد نه به پنج کتاب عهد عتیق و اناجیل گوناگون با همه وقایع نگاری‌ها و سرگذشت‌ها و تناقضات^۱ که بعدها جمع و تدوین گردیده و به نام نگارندگان خواننده

۱. در پنج کتاب تورات کنونی، بیشتر وقایع و حوادث پس از وفات موسی و تاریخ ملوک و جنگ‌ها و رهبران است و در همین تورات اشارات و کنایاتی به تحریف تورات اصلی است. (سفر تنبیه فصل ۳۱). تورات‌های کنونی معلوم نیست در چه زمانی و از روی چه مدارکی نسخه برداری شده است. بعید است که در زمان



شده است و آمیخته با اندیشه‌ها و شرک‌ها و خیالات و دریافت‌های همان کسان است: ﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا ۚ﴾^۱، ﴿أَوْتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ﴾^۲، ﴿وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾^۳. آنکه قرآن مصدق آن است، همان است که از جانب خدا نازل شده و هدایت و نور است: «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِّن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ»، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ﴾^۴، نه این تورات که از دماغ مشوئ مردمی نازل شده و قرآن از تحریف و نقص و فراموشی اصل آن خبر داده است. آن که پیشاپیش قرآن، جهت ترتیب نزول و پیش از آن از جهت گذشت زمان، نازل شده، طلیعه احکام و نظامات پس از وحی‌ها و الهامات تورات و بشارت سر برآورده کتاب کامل انجیل است که چون سپیده فلق و برآمدن شعاع‌ها پیش از طلوع کامل رخ می‌نماید.

«هُدًى»، همین راهنمایی به سوی کمال وحی و شریعت است و شاید وصف

→ موسی عليه السلام چیزی از تورات نوشته شده و اگر هم نوشته شده با آن همه حوادث، باقی مانده باشد، چون نه در مصر و نه در چهل سال تحیر در سینا و نه پس از وفات موسی و جنگ‌های طولانی، وسیله آموزش نوشتن برایشان بوده است. شاید موسی در چند سال که در دربار فرعون بود خود نوشتن آموخته باشد، به هر حال هر چه و آنچه بوده، به شهادت تاریخ و همین تورات، ناپدید گشته (فصل ۳۴ فقره ۱۴ تا ۱۷ اخبار ایام دوم: حلقیای کاهن کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی (نازل شده) بود پیدا کرد و آن را به شافان کتاب داد و او آن را نزد پادشاه آورد...)، (عزرا کاهن نسخه دیگری به امر پادشاه ایران برای او نوشته است... سفر عزرا فصل ۷) وقایع نگاران گویند که تورات (اصول شریعت) با تخریب هیکل به امر «بُخْتُ النَّصْر» با تابوت عهد به غارت برده شد. پس معلوم نیست که عزرا از روی چه نسخه‌ای آن را نوشته است. آیا به وی الهام شده یا از زبان دیگر کاهنان نوشته شده است. چهار انجیل کنونی و دیگر انجیل هم در سال‌های ۹۸، ۶۴، ۳۷ تا نیمه دوم قرن اول میلادی نوشته شده است و از انجیل اصلی که متن تعالیم و بشارت است اثری نیست. (مؤلف)

۱. ودل‌هایشان را سخت گردانیدیم که سخنان را از جایگاه‌های خود تغییر می‌دادند. مائده (۵)، ۱۳.

۲. بهره‌ای از کتاب [به آنان] داده شد. آل عمران (۳)، ۲۳ و نساء (۴)، ۴۴ و ۴۵.

۳. بهره آنچه را که به آنان یادآوری شده بود فراموش کردند. مائده (۵)، ۱۳.

۴. ما تورات را فرو فرستادیم که رهنمودی و نوری در آن است. مائده (۵)، ۴۴.



حالی برای «الکتاب» و معطوفات باشد که غایت نزول همه هدایت مردم است. «وانزل الفرقان» با تکرار فعل «أنزل» و در نهایت نزول کتاب و تورات و انجیل، بیان کمال سطوع وحی است. وحی، از جهت احکام مکتوب، «کتاب» و از جهت رهبری، «هدی»، و از جهت تمایز حق و باطل و خیر و شر و مؤمن و کافر، «فرقان» نامیده می‌شود. هیأت مصدری «فرقان» دلالت بر کمال جدایی و تمایز دارد. تمایز کامل صفوف: ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّمَيِّزِ الْجَمْعَانِ﴾^۱، روزی بود که صف ایمان از کفر و نفاق متمایز گردید. نزول کامل وحی، همچون تابش نور درخشان بر سطوح است که اشباح و اشخاص و اجسام را متمایز می‌گرداند و اشعه آن، قابل رشد می‌دهد و ناقابل را به جای می‌گذارد یا به پستی می‌راند. کتاب تنظیم می‌کند، فرقان تمیز می‌دهد. عطف فرقان به کتاب در این آیه و آیه ﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ﴾^۲، گویا ناظر به همین دوگونگی «ما انزل» و ذکر فرقان پس از کتاب، نظر به کمال آن است. کمال فرقان، همین وحی نهایی و همه جانبه و همگانی است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۳، که سراسر سوره فرقان تبیین صف بندی‌ها و اندیشه‌ها و بینش‌های وهم آلود در برابر وحی است. این دو آیه: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... و انزل الفرقان»؛ بیان اصول اعتقادی و فکری و بینش جهانی قرآن و پیوستگی و تکمیل کتابهای هدایتی قبل و مرزبندی و جدایی (فرقان) از آیین‌ها و اندیشه‌های شرک آلود و محدود است. تا آخر سوره پیرامون همین اصول اعتقادی و تبیین بینش‌های ناشی از آن‌ها و روش و منش صف معتقد و متعهد به آن‌هاست.

۱. روز جدایی صف‌ها روز رویارویی دو گروه. انفال (۸)، ۴۱.

۲. و آنگاه که موسی را کتاب و فرقان دادیم. بقره (۲)، ۵۳.

۳. خجسته باد [خدایی] که فرقان را بر بنده‌اش فرو فرستاد به منظور اینکه هشدار دهنده‌ای برای همه جهانیان باشد. فرقان (۲۵)، ۱.



«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ».

پیوستگی این خبر تهدید آمیز با نزول کتاب و فرقان، نشانه ارتباط عذاب با نزول آن آیات است. «کفروا»، کفر حدوثی و ارادی: «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»، بیان تلازم کفر به آیات و عذاب شدید است. با نزول فرقان که کمال کتاب و آیات است، امتیاز و تقابل و تضاد رخ می‌نماید. تقابل و تضادی در روحیه و قوای درونی که پیش از آن یکنواخت در مسیر غرایز پست بود و احساس به درد همان در حد احساسات بدنی و محرومیت‌های غریزی بود که دوام و شدت ندارد. پس از نزول فرقان و پرتوافکندن آیات در خلال قوای درونی، تضاد و برخورد بین عقل تعالی طلب که می‌خواهد در مسیر آیات پیش رود و بالا آید و عواطف بیدار شده انسانی با غرایز و عوامل میراثی که در جهت مخالف می‌کشند، رخ می‌نماید و این تضاد در بیرون از نفسیات به صورت صفوف درمی‌آید. آنان که عقل و وجدان فطری‌شان با هدایت آیات نیرومند می‌شود و از متن تضادهای رنج‌آور برتری می‌یابند و بر غرایز و عواطف مقابل حاکم می‌شوند، می‌رهند و آن‌ها که در میان به هم خوردن تعادل و تضادها می‌مانند و از آیات روی می‌گردانند، رنج و عذاب دائم را برای خود می‌خرند: «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ». «طالقانی و زمانه ما»

این رنج و عذاب درونی از آغاز بیداری وجدانی و رشد عقلی و حرکت به سوی کمال احساس می‌شود و هر چه جاذبه‌ها نیرومندتر و تضاد و تحرک بیشتر شود، احساس بدان شدیدتر می‌شود و با نزول آیات فرقان و کفر بدان این رنج و درد جانکاه، عذاب شدید می‌گردد، همچون مرغی که پر و بالش روئیده و انگیزه پرواز آرامش نمی‌گذارد و در بند و میله‌های قفس گرفتار آمده همی نفس زنان خود را به دیواره‌های قفس می‌زند تا راهی یابد و یا قفس بشکند و صفیرکشان به پرواز درآید یا پر و بالش بشکند و انگیزه پروازش خاموش شود و به بند و قفس خوی گیرد. در



فضای نفسانی و درونی، این گونه‌ای از عذاب شدید است که احساس بدان در شرایط روانی و زندگی و موجبات آگاهی یا غفلت، شدید یا خفیف می‌شود تا به عالم آگاهی و هشیاری کامل برسد. در فضای اجتماع، نزول هدایت و فرقان و آیات آن، کسانی را می‌آگاهاند و تکان می‌دهد تا از پوسته محیط کفرزده سر برمی‌آورند و هماهنگ و هم‌صف می‌گردند و تعادل و ثبات طبقه ستمگر و کفرکیش را بر هم می‌زنند و مراکز اتکا و پایه‌های آن را فرو می‌ریزند و دچار عذاب شدید می‌گردانند. عذاب شدیدی که از درون کافر به آیات را می‌خورد و پوک می‌کند و از بیرون او را می‌کاهد و به سقوط می‌برد، از ناهماهنگی درونی و از استشعار بدان و از شعور بیدار و انتقام جویی است که از قلوب مردم مؤمن و حق جو برانگیخته می‌شود و به جوشش و آتش فشانی درمی‌آید. این عذاب شدید و دایم اگر تسکین یابد همان در حد تخدیر استشعار و شعور است که همیشگی و پایدار نیست، و چون عوامل تخدیر و غفلت از میان رفت شعله‌ور می‌گردد؛ نه از میان برداشتن و بی‌اثر کردن عوامل تخدیر و کشف پرده غفلت و تیز کردن شعور به عذاب، به اختیار و خواست معذب است: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱، و نه برانگیختن شعور عدالت خواهی و وجدان انتقام جویی. کار عقل و اراده همین است که شعورهای بر افروخته و وجدان‌های برانگیخته را در راه وصول به حق و تعذیب و انتقام رهبری کند و هماهنگ گردانند. پس مشیت قاهر و انگیزنده‌ای است برتر و نیرومندتر از خواست منتقم (بفتح قاف). «والله عزيز ذوانتقام» که سررشته حرکت و انتقام به مشیت اوست: «ذوانتقام». تاخت و تازکفر کیشان ستم پیشه نمی‌تواند آن‌ها را از عذاب حتمی برهاند و مؤمنان ستمزده را نباید

۱. تو از این امر در نوعی غفلت بوده‌ای پس ما پرده افتاده بر روی چشمانت را به کنار زدیم از این روی چشم تو امروز تیز بین است. ق (۵۰)، ۲۲.



بفریبد: ﴿لَا يَعْزِتَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۱، این آیه در پایان همین سوره، پس از شکست‌ها و تجربه‌ها و رهبری‌هایی که در آن آمده بیان شده است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». تعلیل کبروی برای دو وصف «عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»^۲ است چون آنچه در درون و اعماق زمین و آسمان، از پدید آمدن قوا و نیروهای محرک و تضادها و مراحل‌ها که از سر می‌گذرانند و فعل و انفعال‌هایی که از درون آن‌ها رخ می‌نماید از او پوشیده نیست، آنچه در درون گزیده حیات انسان و اجتماع می‌گذرد تا به کیفیت ناهماهنگی و تضاد و عذاب ناشی از آن می‌رسد و گونه‌های متضاد آشکار می‌گردد نیز همانند آن است: باطل دچار توقف و ضربه انتقام و سقوط می‌شود و حق راه باز می‌کند و تکامل می‌یابد: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ، وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾^۳، «وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ».

فعل «لَا يَخْفَى» استمرار را می‌رساند، «وَلَا فِي السَّمَاءِ» تأکید و توسیع «لَا فِي الْأَرْضِ» است: نه همین آنچه در زمین کوچک و زیرپای شماسست، آنچه در آسمان عظیم و پهناور است نیز بر او هیچ‌گاه پوشیده نمی‌شود. «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» همچون شاهدهی است صُغْرُوِي برای اثبات «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ» و خود متضمن برهان است: همان اراده اوست که شما را در درون

۱. مبادا زیر و رو شدن کسانی که کفر ورزیدند هرگز تورا فریب دهد. بهره‌ای است اندک [در این جهان] آنگاه جایگاه آنان دوزخ است و چه بد آرامگاهی! آل عمران (۳)، ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. هر قضیه‌ای دو مقدمه دارد و یک نتیجه که مقدمه‌ها یکی صغراست و دیگری کبرا و از آن دو مقدمه نتیجه‌ای به دست می‌آید. این دو مقدمه معمولاً علت برای آن نتیجه هستند. پس این آیه مقدمه و علت کبرای «عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» آخر آیه قبل است.

۳. بلکه ما حق را بر باطل فرو می‌افکنیم پس آن را محکوم می‌کند، در نتیجه [باطل] در این صورت نابود شدنی است، و برای شما است وای نابودی از آنچه [خدا را بدان] وصف می‌کنید. انبیاء (۲۱)، ۱۸.



پیچیده رَحْمَها صورت می دهد و نقش می بندد. این حرکت و تصویر چیست و به اراده کیست؟ جز به اراده او، اراده عین علم یا ظهور آن است، پس این تصویرها بر او پوشیده نیست. پیوستگی و هماهنگی جهان شاهدهی بر وحدت اراده و علم است؛ پس آنچه در زمین و آسمان است بیرون از علم او و پوشیده از او نمی شود.

آمدن ضمیر «هُوَ الَّذِي» به جای اسم ظاهر «اللَّهُ» که راجع به «اللَّهُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ...» است، همین وحدت اراده و علم را می نماید. تصویر: صورت بندی و تغییر صورت بر طبق استعدادها و کیفیت هاست؛ «كَيْفَ يَشَاءُ» حرکت و اِکمال استعداد و تصویرها از او و به سوی «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و ظهور و فعالیت صفات «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و تجلّی «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» است که «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ...».

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ». تکرار و اظهار ضمیر «هُوَ الَّذِي» همان وحدتِ الْوَهِيَّتِ را می نمایاند. همان خدای یگانه حَيِّ قَيُّوم، همان که آنچه در زمین و آسمان است از او پوشیده نیست، همان که شما را در درون رحمها صورت بندی می کند؛ همان، کتاب را بر تو نازل کرده است... مبدأ و منشأ همه یک علم و اراده و صفات حَيِّ قَيُّوم است.

«أَنْزَلَ»، ناظر به نزول جمعی و دفعی کتاب است که آیات محکم و متشابه از آن ناشی شده: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ»: محکم، پایدار و تغییر ناپذیر در مقابل متشابه که معانی و مفاهیم مختلف شبیه نما و اشتباه انگیز دارد، نه درحقیقت شبیه (مشابه). همچون پدیدهها و رنگهای پیوسته و متدرج و تصویرها که شبیه به هم می نماید، این تشابه معانی و مفاهیم است که در تعبیرات و الفاظ آیات انعکاس یافته است.

«أُمُّ الْكِتَابِ» اصل و منشأ و زاینده و مرجع ثابت کتاب است، همچون آفریننده جهان و انسان «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ... هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» که همه از اصول ثابت و گونههای متغیر پدید آمده اند. قوانین و



اصول ثابت و حاکم و محکم، نقش و هندسه کلی و عمومی بر پا دارنده است. مواد و پدیده‌ها در ضمن و در حدود آن، متشابه و متغیر است. کشف علمی و تکامل آن، جز فهم و دریافت اصول قوانین کلی و برگردان متشابهات با آن اصول لایزال نیست و الا نه علمی است و نه معلومی. هر پدیده‌ای نیز اصل محکم و ثابتی دارد که ماهیت آن است و تغییرات و تشابه در صورت‌هاست و الا نه این آن است و نه آن این، همان نطفه و جنین است و آن همین شده است. ضمیر «کم» همان اصل ثابت و «يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ» صورت‌های متغایر و متشابه است؛ آن «أُمُّ الْكِتَابِ» و این‌ها متشابه‌اند. «الکتاب» هم صورت تشریحی کتاب آفرینش است که «أُمُّ الْكِتَابِ» سر چشمه و اصل ثابت، و متشابهات صورت‌های تفصیلی و متکامل آن است: ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۱، أمّ الکتاب که ضمیر جمع «هُنَّ...» و در مقابل متشابهات و به جای «أُمّهات الکتاب» آمده، وحدت و جامعیت آن را می‌نمایاند، همان که دیگر آیات از آن ناشی می‌شود.^۲

۱. کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی و به تفصیل بیان شده است. هود (۱۱)، ۲.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۲. توضیح اینکه «کتاب» در این آیه و بسیاری آیات دیگر قرآن، هم به معنای قانون و اصول ثابت حاکم بر جهان آفرینش است و هم به معنای مجموعه آیاتی که بر پیامبر خدا ﷺ وحی شده و بر روی کاغذ نوشته شده و در نهایت آن را «قرآن» می‌خوانیم. کتاب به معنای قانون و اصول ثابت، از یک منبع و ریشه و مرجع کلی سرچشمه گرفته و بیرون آمده و زاییده شده که خداوند آن را «أُمُّ الْكِتَابِ» نامیده است. این أمّ الکتاب یا مادر زاینده کتاب، همان آیات محکّمات و ماهیت و ساختمان و حقیقت ثابت هر پدیده‌ای است. صورت ظاهر و متغیّر و گوناگون هر پدیده از جمله انسان، متشابه است. مثلاً وجود انسان را که خدا در رحم مادران می‌آفریند، همان اصل ثابت و محکم است و صورت‌های گوناگون انسان‌ها، متشابهات هستند. یا دانشمندی که می‌خواهد یک کشف علمی کند، نخست باید به اصول و قوانین محکمی در رشته علمی خود باور داشته باشد، سپس بر اساس آن اصول و قوانین پدیده‌ای جدید بیافریند یا کشف کند. سپس پدیده‌های دیگری متشابه آن پدیده یا کامل‌تر از آن را با ارجاع به آن اصول پیوسته می‌آفریند و کشف می‌کند. توضیح بیشتر درباره کتاب را مؤلف خود در سطرهای چپ چیده بیان کرده است.



با بیان و نظری دیگر، کتاب دو مرحله - یا چند مرحله - دارد: کتاب پیش از نزول و تنزیل، و آن همان است که ضمائر این گونه آیات به آن بر می‌گردد ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾^۱، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۲، که در یک شب و در یک زمان، آن کتاب نازل شده، نه بتدریج و در زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط مختلف. این ضمائر مفرد راجع به همان کتابی است که در آیات دیگر نام برده و تصریح شده. (رجوع شود به تفسیر سوره قدر): ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾^۴. یا آن کتاب از مقام بلندش به تنزیل و به تدریج نازل شده: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۵، ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَازِيِبٍ فِيهِ..﴾^۶، ﴿نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾^۷، ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾^۸. این کتاب در مرتبه عالی و اعلی محفوظ است: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۹، و مکنون است و بشر محجوب به حواس و آلودگی‌ها آن را لمس نمی‌کند: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم. دخان (۴۴)، ۳.
۲. ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم. قدر (۹۷)، ۱.
۳. کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری. ابراهیم (۱۴)، ۱.
۴. ما [این] کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم. ما این کتاب را برای [رهبری] مردم به حق بر تو نازل کردیم. زمر (۳۹)، ۲ و ۴۱.
۵. فرو فرستادن کتاب از جانب خدای عزیز حکیم. زمر (۳۹)، ۲؛ و مؤمن (۴۰)، ۲؛ و آحقاف (۴۶)، ۲.
۶. نازل شدن این کتاب که هیچ موجب شکی در آن نیست. سجده (۳۲)، ۲.
۷. نازل کرد کتاب را بر تو به حق. آل عمران (۳)، ۳.
۸. بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل فرمود. فرقان (۲۵)، ۱.
۹. آری آن قرآنی ارجمند است که در لوحی محفوظ است. بروج (۸۵)، ۲۱، ۲۲.



تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾، و در مرحله پس از نزول و در مسیر زمان تفصیل و تفریق گردیده: ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ ٢، ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾ ٣، ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ٤، ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ ٥، ﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ ٦. با توجه و دقت در تعبیرات و ضمایر این آیات، کتاب (قرآن) پیش از نزول و تنزیل، محکم (ثابت و کلی و نامتغیر) و جمع و مکنون بوده و پس از نزول به گونه تفصیل و تفریق و ظهور درآمده، آن کتاب محکم و مکنون و در مقام جمعی، «امُّ الْكِتَابِ» است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ ٧. و مقام برتر داشته «لعلی» و محکم و حکیم بوده (حکیم) برتر از حواس و اندیشه‌ها بوده و به گونه زبان

١. که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند. در کتابی نهفته. که جز پاک شدگان بر آن دست ندارند. فرو فرستادنی

است از جانب پروردگار جهانیان. واقعه (٥٦)، ٧٧ و ٨٠.

٢. کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند.

فصلت (٤١)، ٣.

٣. کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس به روشنی بیان شده است. هود (١١)، ١.

٤. و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق چیزی است که پیش از آن

است تفصیل کتاب است که در آن تردیدی نیست از پروردگار جهانیان. یونس (١٠)، ٣٧.

٥. و قرآنی بخش بخش [نازل] کردیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم. الإسراء

(١٧)، ١٠٦.

٦. و در حقیقت ما برای آنان کتابی آورده‌ایم که آن را بر پایه دانشی به روشنی و با جزئیات بیان کرده‌ایم. اعراف

(٧)، ٥٢.

٧. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که خرد ورزید. و همانا که آن در «امُّ الْكِتَابِ» به نزد ما سخت والا و

برحمت است. زخرف (٤٣)، ٣ و ٤.



خاص (عربی و قرائت لغت و کلمات) نبوده، حکیم و برتر از تغییر و تشابه و تنوع زمان و مکان و اندیشه‌ها بوده است: اصول ثابت هستی، قوانین ثابت جهان و انسان، معرفت مبدأ و توحید و صفات علیا، رابطه خلق با خالق، مراحل معاد و تکامل، مسئولیت و تعهد انسان و احکام کلی عقلی و عملی، چون فروع نظری و فکری و عملی از آن ناشی می‌شود و زاینده است، و نیز همه به سوی آن باز می‌گردند و تأویل می‌یابند؛ «ام کتاب» است. همچون مسایل بسیط ذهنی و اصول کلی عقلی و علمی که مسایل فرعی و تطبیقی از آن‌ها ناشی می‌شود و به آن‌ها باز می‌گردد. آن کتاب محکم و حکیم و ام کتاب محفوظ و مکنون، در مراتب نازل شده و تنزل یافته در ظروف اندیشه‌های گوناگون و زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط و استعدادها، به صورت کلمات و آیات متفرق و تشبیهات و متشابهات و امثال و تمثیل‌ها و تفصیل‌ها تبیین گردیده، قرائت شده و در ظروف حوادث و قصص گذشته و زمان نزول و تعبیرها و عبرت‌ها و احکام ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مجمل و مبین و مطلق و مقید درآمده است. در نتیجه، این آیات مفصل و تنزل یافته، همان محکومات و «ام کتاب» است که در لباس عبارات و کلمات و... درآمده متشابه گردیده است: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا...﴾^۱، متشابهات، به اصول محکومات که مضمون اصلی آیات و در ضمن متشابهات است، تأویل می‌گردد تا اصول کلی قوانین و سنن و تحولات دریافت شود؛ و مسایل جزئی و زمانی و مکانی عبرت‌هایی است برای عبور اندیشه‌ها به سوی محکومات و حکمت‌ها. همه تشبیهات و تمثیل‌های قرآن درباره مبدأ و

۱. «اللَّهُ» زیباترین نویسنده را به صورت کتابی متشابه به تدریج فرو فرستاد. زُمَر (۳۹)، ۲۳.



معاد و جهان، متشابهات است که تفکر و تعمق و تدبّر در آن‌ها آفاق باز و بازتری می‌گشاید و از محدودیت و بستگی و جمود می‌رهاند و راه‌های تحرک و اجتهاد را باز می‌کند: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...» همان کتابی که خداوند نازل کرده به دو گونه است: محکّمات، که «ام‌الکتاب» است و متشابهات، تشابه در معانی و الفاظ، تشابه در مراتب طولی تا ام‌الکتاب و کتاب محکم و محفوظ و مکنون. بنابراین ضمیر «تأویله» راجع به کتاب است نه «أخر» متشابهات، چون محکّمات در ضمن متشابهات است و با آن‌ها جریان دارد.

حرف ظرف آمد دراو معنی چوآب

بحر معنی عنده ام‌الکتاب

بحر تلخ و بحر شیرین هم‌عنان

در میان‌شان برزخ لایبغیان

وآنکه این هر دو ز یک اصلی روان

کتابخانه آنلاین «مالتانی» برگذرازین هر دو رو تا اصل آن

هرکه را در جان خدا بنهد محک

هر یقین را باز داند او ز شک^۱

از این آیات سوره قیامت: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنَا

جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ. فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۲. (اگر ضمائر

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۶ تا ۳۰۰.

۲. زیانت را به خاطر عجله در خواندن آن [= قرآن] حرکت مده. چراکه جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. پس هرگاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن. سپس بیان و توضیح آن نیز به عهده ماست. قیامت



راجع به کتاب باشد نه مسأله قیامت که بعضی احتمال داده‌اند)، چنین بر می‌آید که در آغاز نزول وحی، آن حضرت شتاب در قرائت و بیان را در طول زمان و حوادث به عهده مبادی وحی می‌گذارد تا القائات وحی با سخنان و تعبیرات وحی گیرنده آمیخته نشود و آنچه باید به تفریق و تدریج قرائت و بیان شود، از زمان و شرایط متناسب پیشی نگیرد.

با توجه به این آیات معلوم می‌شود که متشابهات همین نیست که تشابه در مقصود و معنی، یا بعضی از آن‌ها با بعضی دیگر تشابه داشته باشد، تشابه از جهت تشابه با محکمت‌ها هم هست که از دو جهت ظاهر و مقصود نهایی و تأویلی هم محکم است و هم متشابه.

این بیانی جامع و کلی از مفهوم محکم و متشابه است که از پیوستگی آیات و معانی آن کتاب و وصف «ام‌الکتاب» برمی‌آید. آنچه مفسران در تفسیر محکم و متشابه آورده‌اند یا بیان مصادیق کلی و جزئی و یا تعریف‌های لفظی است، مانند این که محکم: «مبیین و مصرح» و متشابه: «مجمل و مبهم» است؛ محکم آن است که «دلیلش روشن و واضح باشد مانند دلایل شناخت خدا و اسماء و صفاتش»، متشابه «براهین روشنی ندارد چون خصوصیات معاد و بهشت و دوزخ»، محکم «دلیلش شناخته» و متشابه «ناشناخته» است؛ محکم «تأویل بردار نیست» و متشابه «تأویل دارد»، محکم آن است که «بیان و تفسیر ندارد»، فهم متشابه بوسیله بیان و تفسیر است؛ در محکم «اندیشه و عقل راه می‌یابد»، بر خلاف متشابه، محکم «آیاتی است که ظاهرش مقصود و حجّت است» و ظاهر متشابه مقصود نیست، «آنچه صریح است و تفسیرش مورد اتفاق و آسان است محکم» و «آنچه مورد اتفاق نیست و دشوار است» متشابه، «محکم آن است که... و همچنین...». این تعریف‌ها بیشتر توضیحات و معانی و صفات الفاظ است نه تعریف و یا بیان معانی جامع محکم و



متشابه و أمّ الكتاب. و همین توضیحات لفظی هم نارسا است، مانند مجمل و میّین یا صریح. چه بسا کلامی که مجمل و محکم است یا نامجمل و متشابه و یا متشابه و مجمل که با بیانی واضح می شود، با آنکه به صراحت آیه، متشابهات تأویل دارند نه توضیح، و تأویل آن‌ها به محکّمات است و یا به براهین قاطع. و همچنین قابل تأویل بودن یا نبودن، توضیح لفظی است نه تعریف و نه بیان مقیاس، و نیز تأویل به معنای تفسیر، پرده برداری از روی کلمات نیست؛ تأویل: «برگرداندن معانی ظاهر و متشابه به معانی محکم است و، به صراحت آیه، مخصوص است به خدا و راسخین در علم». ظهور لفظ و حجّیت و اراده ظاهر آن نیز به معنای محکم و مقابل آن به معنای متشابه نیست، زیرا در متشابهات هم، ظاهرالفاظ مقصود و یا حجّت است و یا مورد اتفاق بودن یا نبودن [نیز به معنای محکم و متشابه نیست]، چه کمتر لفظ و یا معنایی در قرآن مورد اتفاق است، و بعضی از علما ظواهر قرآن را نیز حجّت نمی دانند.

دشوار بودن الفاظ یا معانی متشابه با تأویل به محکّمات آسان می شود، وضوح ادله و خفای آن بیش از آنکه با مفهوم محکم و متشابه مطابق نیست، به حسب اذهان و قدرت و تفکر اشخاص مختلف است، چه بسا که شناخت برهانی توحید و صفات و اسماء و همچنین ادله احکام، رسا بودن و یا نبودن ادله و دیگر مسایل برای مردمی واضح و بر مردمی پوشیده است. «راغب اصفهانی»* که بینش خاصی در شناخت لغات دارد، در کتاب مفردات خود، اقسامی برای متشابه بیان کرده است: «تشابه یا در لفظ است یا در معنا و یا هر دو. تشابه لفظی یا ناشی از غرابت (نامأنوسی) لغوی است چون: «أَبَّ (به تشدید با) وَیَزْفُونَ» و یا ناشی از اشتراک لفظ: «عین، ید» یا تشابه راجع به کلام است از جهت اختصار: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا...» یا بسط: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» یا نظم: «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» یا معنی چون



اوصاف خدا در روز قیامت از جهت لفظ و معنی و کمیت، عموم و خصوص، کیفیت: وجوب و ندب، زمان: ناسخ و منسوخ. مکان: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ...» شرایط: شرایط عبادات و احکام».

بنابر این گونه تقسیمات، تشابه بیشتر همان تشابه الفاظ و یا دلالت بر معانی مشترک یا مشکل، یا عام و خاص و از این قبیل است و جز آن‌ها محکومات هستند. یا آنکه این معانی لفظی اگر تفسیر دارد تاویل ندارد و علم آن‌ها مخصوص خدا و راسخین در علم نیست. بعضی هم در تفسیر محکم و متشابه به یک یا چند مثل اکتفا کرده‌اند: حروف اوایل سوره‌ها متشابهات است یا آیات منسوخه و مجمل [متشابه هستند]. با آنکه این حروف معانی لغوی ندارد و آیات منسوخه و یا مجمل یک معنا بیشتر ندارد. متشابه فاعل از تشابه به معنای شبیه نماست که در یابنده معانی مختلف و شبیه با هم از لفظ و کلمه در می‌یابد و دچار اشتباه می‌شود و بسا یک حقیقت و معنا دارد و معانی شبیه ندارد. پس مثال‌هایی که آورده‌اند یا معانی مختلف ندارند و یا اگر دارند با هم شبیه‌اند، نه آنکه متشابه باشند مانند لفظ مشترک که در لفظ شریکند، یا افراد کلی چه متواپی^۱ و یا مشکک^۲ که در معنا با هم شریک‌اند، و حقیقت و مجاز که در وجه شبه شبیه‌اند. پس این گونه بیان‌ها و توضیح‌ها و مثال‌ها،

۱. متواپی: در لغت یعنی موافقت و سازواری و در اصطلاح منطق: «آن کلی است که حصول معنا و صدق آن بر همه افراد ذهنی و خارجی آن یکسان باشد. مانند انسان که بر همه افراد ذهنی و خارجی انسان منطبق شود، خواه قوی باشد خواه ضعیف، دانشمند باشد یا نادان. چنانکه نمی‌توان گفت یکی انسان است و دیگری بیشتر از او انسان است». (لغت نامه دهخدا به نقل از تعریفات جرجانی).

۲. مشکک: در لغت یعنی آنچه درباره آن شک شده. و در اصطلاح منطق «هر کلی که صدق وی بر افراد خود بالسویه و برابر نباشد چنانکه شیرینی، سپیدی، سیاهی، چه شیرینی شکر تیغال و شکر و عسل یکسان و برابر نیست و سپیدی روز و برف و گچ و سیم متفاوت است. کلی مشکک همیشه در اعراض باشد نه در جواهر چون تلخی و تندی و شیرینی و سپیدی و ترشی و بلندی و کوتاهی و غیره. (لغت نامه دهخدا «یادداشت مؤلف»: دهخدا).



معانی جامع و کامل «محکم» ام‌الکتاب و متشابه» را نمی‌رساند. محکم: ثابت و پایدار و نامتغیر است و از جهت اصل و مرجع و منشأ فروع بودن، ام‌الکتاب است. متشابه در مقابل محکم، مختلف و متغیر و فرع است. پس آنچه از اصول شناخته و اعتقادی راجع به مبدأ و توحید و معاد و حشر و بهشت و دوزخ و اصول و صفات خداوند و اصول علمی و اخلاقی از احکام و سنن اجتماعی و تاریخی در قرآن آمده از محکمت و ام‌الکتاب است، و آنچه از اوصاف و کیفیات تشبیهی و صفات و تمثیل‌ها و فروع که تا اذهان و اندیشه و محسوسات بشری تنزل یافته و برای کسانی اشتباه انگیز است، از متشابهات است که باید به محکمت برگردد و تأویل یابد. همین استحکام و ثبات که هماهنگ با تشابه و تحول است، برهان ابدیت و جاودانگی کتاب است که هماهنگ با تحول و تکامل پیش می‌رود، همچون اصل حیات که در فروع استعدادها و صورت‌های متشابه و شاخه‌ها جریان دارد و همه از آن است و برگشت همه بدان، و همچون سرچشمه جوشان و مَوَاج از تحوّل و تنوع و در بسترهای حدود و گونه‌های مایه گیر و متشابه پیش می‌رود تا از ماندن در حدود و تشابهات رهیده شود.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».

فَأَمَّا الَّذِينَ... گذشت و عبور از تفصیل محکم و متشابه و تقسیم و بیان و تفصیل از چگونگی دریافت اشخاص و پیروی از آنهاست. مفهوم مخالف تفصیلی «فَأَمَّا الَّذِينَ...» مردم دیگری را می‌نمایاند که چون راست بین و راست منش‌اند، از متشابهات پیروی ندارند و یا پیرو محکمت‌اند. «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، ثبات و نفوذ زیغ را می‌رساند که زیغ (یعنی کجی و حیرت زدگی) منش روحی و روش علمی آنان گردیده پیروی از غرایز پست و شهوات آنان را از راست بینی و راست گویی منحرف و متحیرگردانیده است. این گونه آدمیان نه حق را چنانکه هست می‌بینند و



نه بدان می‌گیریند. حق و حقایقی را می‌خواهند که وسیله و مطابق با کج منشی و هواهایشان باشد و همین که نبود آن را تأویل می‌کنند و آن را در امتداد متشابهات و مشتبهات انحرافی خود می‌گردانند. تفریع «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ»، به «ما» ابهامی و به صورت فعل و حدوث به «ما»، «وَأُخْرُ مُتَّشَابِهَاتٍ» که جمع است، همین حدوث تشابه را در قلب و دید آنان می‌نمایاند. خاصیت قلوب زنگاری و مُعَوَج (زیغ گرفته) همین است که تابش انوار آیات بدان به گونه خطوط پراکنده و منکسر انعکاس می‌یابد و از این زاویه چه بسا محکم متشابه می‌نماید. ضمیر «مِنْهُ» راجع به «الکتاب» است: واما آنان که در قلوبشان زیغ جای گرفته، آنچه را که از کتاب متشابه نماید همی پیروی فکری و عملی می‌کنند، نه از محکم کتاب پیروی می‌کنند و نه از مجموع متشابهاتی که می‌تواند محکمت را بنمایاند، چنانکه مجموع شعاع‌ها و الوان طیفی نمایاننده نور کامل است. این پیروی ناشی از منش ناخودآگاه زیغ قلوب آنان است و روش آگاهانه و غایی آن‌ها فتنه جویی و تأویل یابی است. «ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، مفعول له و بیان غایب است و عطف «ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، مسیر اندیشه آن‌ها را می‌نمایاند: پی جویی تأویل «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» در مسیر «ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» است نه آنکه بخواهند همچون راسخان در علم به تأویل متشابهات علم یابند. این‌ها خلفا و همانند کاهنان بابل هستند که از رصد خانه تاریک و محدود ذهنشان کتاب آسمان وحی را رصد می‌کنند تا تأویل آیات متشابه را دریابند و دامی برای جادوگری و ساحری خود سازند. این‌ها همکاران همان بابلیان و اسرائیلیان اند: ﴿وَأَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ...﴾^۱، که ملک سلیمان را پوک و متلاشی کردند، اختلاف، نفاق، مذهب سازی، گروه بندی، دشمنی و کینه توزی،

۱. و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند. بقره (۲).



اشعری، معتزلی، جبری، تفویضی، حدوثی، قدیمی، صوفی، شیخی... از رصد - خانه‌های همین‌ها سربرآورده است. و همه به آیات استناد کردند. همین گروه‌ها با تأویل آیاتی چون ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ﴾^۱، دیوانگان شهوت و مقام و خیانت‌کارانی چون معاویه و یزید را برکرسی خلافت اسلامی مستقر کردند تا درخشندگی محکومات را که به گروندگان، استحکام فکری و اجتماعی و اقتصادی می‌داد و آن‌ها را به سوی عزت و قدرت و کمال پیش می‌برد، پوشاندند و اسلام را مسخ کردند و اکنون هم پایگاه‌های مرئی و نامرئی استعمارگران‌اند. این پیشگویی که در زمان نزول قرآن اثری از آن به چشم نمی‌آمد، خود یکی از معجزات قرآن است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». و شاید که عطف «وابتغاء تأویلِهِ» راجع به گروهی دیگر باشد: گروهی از کج دلی و کج اندیشی، برای فتنه جویی و گروهی از سادگی و فرومایگی برای یافتن تأویل از «ما تَشَابَهَ» پیروی می‌کنند.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». مرجع ضمیر «تَأْوِيلَهُ»، مانند ضمیر «ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، ظاهراً «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» است: تأویل «ما تَشَابَهَ» را از کتاب جز خدا نمی‌داند، نه آن‌ها که قلوب‌شان را زیغ گرفته و فتنه جوین‌اند. شواهدی هم هست که ضمیر «تَأْوِيلَهُ» همچون ضمائر منه، ما تشابه منه، راجع به «الکتاب» باشد: ۱. ظاهر ما تشابه این است که تشابه را ذهن‌های کج آنان انتزاع می‌کند و یا آن ذهن‌ها را متشابه می‌نمایاند. پس واقعیت و تأویل ندارد ۲. متشابهات در قرآن، مشخص و جدا در عرض محکومات نیست تا موضوع خاص تأویل یا علم به تأویل گردد که مخصوص خدا یا خدا و راسخان در علم است. ۳. تأویل مصدر مزید از «أول» (به سکون واو) است که به

۱. بگو بار خدایا تویی که فرمان فرمایی. آل عمران (۳)، ۲۶.



معنای فعل معلوم: برگرداندن ناشئ و فرع به منشأ و اصل، و به معنای مجهولی: برگشت خود به آن است. تأویل به معنای برگرداندن متشابهات به محکّمات، باید برای ارائه و هدایت باشد که ارائه نشده است، و اگر تأویل به معنای برگشت و در مقابل تنزیل باشد، مخصوص آیات متشابه نیست. ۴. در این آیه تأویل به محکّمات یا بوسیله محکّمات، نیامده تا همین راجع به متشابهات باشد. ۵. اگر ضمیر «تأویله» راجع به «ما تشابه منه» باشد شامل هر یک از متشابهات و مجموع متشابهات است، با آنکه علم به تأویل از بعضی متشابهات، مخصوص خدا و راسخان در علم نیست و برگشت مجموع متشابهات هم خود به محکّمات است، مانند صفات الهی و اوصاف ملکوت که به صورت‌های حسی تمثیل شده: (ید، عین، بصر، نظر، سمع، خشم، محبت، کراهت، کلام و روح که برای خداوند آمده یا لذات و آلام مخصوص جسمانیات که درباره بهشت و دوزخ آمده است) که برگشت همه این‌ها به صفات علیا و منزّه از محسوسات و برتر از جسمانیات است و علم به این‌ها مخصوص خدا و یا خدا و راسخان در علم نیست. اگر محکّماتی جدای از متشابهات در قرآن باشد، همان آیات و کلمات صریح الدلالة است که تأویلات مشابهی ندارد، با آنکه برای آن‌ها هم در روایات و تفاسیری، به درست یا نادرست، تأویلاتی آمده است و همین خود دلیلی اجمالی است که محکّمات هم قابل تأویل است و نیز بیشتر شأن نزول‌ها تأویلات تطبیقی است^۱ و هرچه از آن تنزل یافته تفصیل و متشابه است: ﴿کتابُ

۱. این گونه تأویلات در تفاسیر روایتی بسیار آمده که با شک در اسناد و دلالات یک یک این روایات و مجموع آن‌ها، دلالت اجمالی در باز بودن راه تأویل دارد. در تفسیرهای عرفانی - مانند تفسیر لاهیجی و سور آبادی - تا آن حد در تأویل و تطبیق پیش رفته‌اند که کلمات و لغات صریح الدلالة آیات نیز تأویل یافته است. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَاداً... مِن دُونِ «فلان»، و الله «علی» است که مردمی آن‌ها را ندّعی گرفتند. اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. اللهُ «علی» است که نور ولایتش بر آسمان‌ها و زمین تابیده! فرعون



أَحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ^۱، همانند مشیت حکیمانه تقدیر و تکوین که از «أم الكتاب» به صورت‌های ثابت و متغیر درمی‌آید: ﴿يَمْعُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۲. پس محکمت و ام‌الکتاب در مرتبه‌ی اعلای مشیت است و هرچه نازل شده تفصیل و متشابهات: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ» نه آنکه محکمت و متشابهات جدا و در عرض و مقابل هم باشند؛ «منه» بیان منشأ است نه به معنای تبعیض و برای تقسیم. «وآخر متشابهات» در مورد «و منه...» گویا ناظر به همین مرتبه‌ی نزولی دارد که متشابهات فروع و ناشی از أم‌الکتاب است. با این تبیین، تأویل کتاب؛ برگشت، نه برگرداندن، آن به محکمت و «ام‌الکتاب» است. همچنان که نوشته‌ها و گفته‌های بشری از احساس بصری و سمعی و تقدیرات ذهن به معانی تأویل می‌یابد و هر چه معانی عبارت، از علمی و فکر برتری نزول یافته باشد، تأویل و صعودش برتر است. تأویل رؤیا و احادیث که به تکرار در سوره‌ی یوسف آمده همین برگشت صورت‌های متشابه رؤیایی است که قوای تخیل را به واقعیت اصلی آن می‌نمایاند، البته اگر رؤیای صادق انعکاس واقعیات باشد، نه احلام درهم «أضغاث أحلام». یوسف رؤیای خود و رفیق زندانی و ملک را به واقعیاتی که در حال حدوث بود تأویل کرد.

→ «أَنَا زَيْكُمُ الْأَعْلَى» به حق گفت و جنگ موسی با او از جهت انحصار و رنگ بود. (تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۷۰۳).

موسی با موسی در جنگ شد
موسی و فرعون کردند آشتی

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد
چونکه آن رنگ از میان برداشتی

(مؤلف)

مولوی: مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۷ و ۲۴۶۸.

۱. کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی با جزئیات بیان شده است. هود (۱۱)، ۱.

۲. خدا آنچه را بخواهد می‌زداید و اثبات می‌کند و ام‌الکتاب در نزد اوست. رعد (۱۳)، ۳۹.



همچنین است آنچه در سورة كهف از تأویل کارهای متشابه و به صورت ظالمانه‌ای که به دست بنده خدا و همراه موسی انجام شد آمده است. از آیاتی که راجع به تأویل دانی یوسف و همراه موسی آمده معلوم می‌شود که علم به تأویل، شناخت خاص روانی و رابطه و انطباق صورت‌های متشابه با اصول و واقعیات است و الهامی است نه اکتسابی: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾^۱، ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾^۲، ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا﴾^۳. پس هرچه حقایق تنزل یافته به صورت‌های محسوس و متشابه با اندیشه‌های پایین در آمده برتر از دریافت‌های ذهنی باشد، علم به تأویل آن‌ها نیز برتر از افکار و دریافت‌هاست، و چون نزول قرآن از مبادی اعلاهی الهی و ذهن کلی عالم است، تأویل جامع و کامل آن را جز خدا نمی‌داند: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ». و همین تبیین، تأیید قرائت به وقف «إِلَّا اللَّهُ» است که «وَالرَّاسِخُونَ» کلام استینافی و ابتدایی و خبرآن «يَقُولُونَ...» با ارجاع ضمیر «تَأْوِيلَهُ» به «الكتاب» است. مفهوم حصر همین است که تأویل مجموع کتاب را جز خدا نمی‌داند، نه بعضی کتاب یا متشابهات و یا مراتب نازل تر آن‌ها را. از آیه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...﴾^۴، و آیه ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ...﴾^۵، می‌توان فهمید که با احاطه علمی در مسیر تحول جهان و

۱. و آن چنان است که پروردگارت تو را برمی‌گزیند و بخشی از تأویل احادیث را به تو می‌آموزد. یوسف (۱۲)، ۶.

۲. پروردگارا از پادشاهی به من داده‌ای و تأویل احادیث را به من آموخته‌ای. یوسف (۱۲)، ۱۰۱.

۳. پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی داده بودیم و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم. كهف (۱۸)، ۶۵.

۴. بلکه چیزی را دروغ شمردند که به دانش آن احاطه نداشته‌اند و تأویل آن تاکنون به دست آنان نرسیده است. یونس (۱۰)، ۳۹.

۵. آیا چشم به راه چیزی جز تأویل آن هستند؟ روزی که تأویلش فرارسد... اعراف (۷)، ۵۳.



ظهور قیامت و تکامل عقلی و علمی انسان، آیات قرآن تأویل می‌شود و آیاتی تأویل شده یا تأویلش رخ نموده است. از این رو با این دریافت، عطف «والراسخون» به «اللَّهُ» هم شاید رسوخ، عبور و نفوذ و ثبوت را و ظرف «فی العلم»، صورت‌های حقایق معلومات را که معبر و منفذند می‌رسانند: راسخین در علم (نه علما) در پرتو هدایت قرآن و الهامات آن، از اظلال و صورت‌ها و متشابها می‌گذرند تا خود را در پرتو اصول و حقایق کلی و ثابت رسانند که از آن‌ها نمی‌توانند پیش‌تر روند^۱ و متشابها را در پرتو آن حقایق عینی درمی‌یابند. این‌ها در ظرف علوم پیش‌رفته و با پله‌های آن بالا می‌روند و حجاب‌های غرور انگیز را از میان برمی‌دارند: ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...﴾^۲. و علمای حرفه‌ای و انبانی مغرور که شعاع محدود علمی‌شان گوشه و سطحی را روشن می‌کند و حجاب ماورا می‌شود، در حجاب معلومات‌شان چنان درمی‌مانند که جز همان خط شعاعی رانمی‌بینند و ماورای آن را تکذیب می‌کنند. «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تُهْم تَأْوِيلُهُ». چون علم‌شان محدود است نه علم احاطی، قرآن یا آیاتی از آن را که تأویلش رانیافته‌اند و یا زمان تأویلش نرسیده است، تکذیب می‌کنند (مانند فاقد حس یا حواسی که مدرکات دیگر را به مقیاس حسی که دارد درمی‌یابد یا آن‌ها را باور ندارد). راسخون در علم در حد وصف رسوخ‌شان، احاطه علمی به تأویلات دارند و چون در یک شعاع مستقیم رسوخ می‌یابند، نه از زوایای محدود و مختلف، اختلافی ندارند. «أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ»^۳ هم چنان که همه پیغمبران، با اختلاف

۱. «أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ الشَّدِيدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْقُيُوبِ...» نهج البلاغه، خطبه

۹۰ (الاشباح): راسخون در علم همان کسانی هستند که خدا آن‌ها را از فرو رفتن و نفوذ در سدهایی که در

برابر غیب‌ها زده شده بی‌نیاز ساخت و برتر آورد. (مؤلف).

۲. نورشان پیشاپیش آنان به پیش می‌تازد... تحریم (۶۶)، ۸.

۳. کلینی، الکافی، اسلامیة، تهران، ج، ۱۴۰۷ هجری قمری، ج ۱، ص ۲۴۲ معنعن تا امام باقر علیه السلام.



زمان و محیط، از جهان و عالم و مبدأ و معاد و اصول حیاتی، یک دید و یک دعوت داشتند؛ هم این که ائمه طاهرین علیهم السلام وحدت دید و بینش داشتند، امام و نمونه‌های کامل راسخان در علم بودند. «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ»^۱، آنان خلفا و خاندان همان پیغمبری بودند که محکمت و متشابهات قرآن بر قلب او نازل شده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ»، و از او بر قلب پاک فرزندان معصومش پرتو افکند. هم این که در بسیاری از روایات ما آنان را راسخان در علم یا نمونه‌های کامل آن شناسانده‌اند، دلیلی برای عطف «الرَّاسِخُونَ» به «اللَّهُ» است. مگر آنکه آنان، چون موطن وحی و تنزیل‌اند و مانند شخص پیغمبر ﷺ، از همان طریق تأویل را درمی‌یابند، مشمول حصر «اللَّهُ» باشند، نه از راسخان که صعودشان با رسوخ در علم است، و انطباق راسخین در علم به آنان در حد درک مخاطبان و مدعیان باشد، چه آن‌ها را از راسخون یا مشمول حصر یا واسط بدانیم. اگر «الرَّاسِخُونَ» عطف به «اللَّهُ» باشد، «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ...»، جمله وصفی یا حالی برای «الرَّاسِخُونَ» است: راسخان در علم که تأویل کتاب یا آیات و یا مراتبی از تأویل آن را می‌دانند، این صفت و بینش و حال و مقال را دارند که می‌گویند: ایمان آوردیم و همه از پیشگاه پروردگار ماست. ضمیر متصل «آمَنَّا به»، راجع به «الکتاب» است. این ایمان به کتاب با آن وصف عمیق «الرَّاسِخُونَ»، ایمان علمی و برتر از ایمان اولی و فطری را می‌رساند. ایمان به کتاب با محکمت و متشابهاتش که بسا برای عالمانی شبهه‌انگیز و برای زانغ القلوب فتنه‌انگیز است، این‌ها با رسوخ علمی، اگر علم تفصیلی به تأویل ندارند، ایمان علمی اجمالی و قاطع به همه دارند: «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». «کُلُّ» بدون عطف و اضافه، و اضافه «عند» و صفت «رب»، بیان «آمَنَّا به» است: چنان ایمان علمی و شهودی به کتاب دارند که می‌گویند: همه محکمت و



متشابهات آن از پیشگاه پروردگارمان است. همان پیشگاه (عند) که ام الکتاب: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانُوا يَشْعُرُونَ﴾ است که جز اندیشهٔ قلوب پاک از زیغ و آلودگی نمی‌تواند با آن تماس گیرد؛ همان مقام والایی که آیاتش پیش از تفصیل و تفریق و تشابه، محکم و جمع بوده است: ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾^۳، ﴿وَقُرْآنًا... وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^۴. راسخان در علم همهٔ کتاب را از آن پیشگاه اعلائی ربّ می‌دانند که تشابه و تنزیل آن برای تربیت و بالا بردن عقول مستعد است. اگر «الرّاسخون» مبتدا و «يقولون» خبر آن باشد، با پیوستگی وصف «الرّاسخون» تناسب ندارد، چون هر عالم و جاهل مؤمن، با ایمان تحقیقی یا فطری، همین وصف و مقال «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا» را دارد و منحصر به وصف راسخان نیست. گرچه با وقف به «الآللّه» و پیوستگی وصف «الرّاسخون» اشعار به این دارد که راسخون قدرت دریافت تأویل و یا زمینه آن را دارند. بنابراین بحث و جدال بیش از لزوم در ترکیب آیه، تا آن جا که همین آیه به صورت متشابهات درآید و هر گروهی برای نظر خود آن را ترکیب و تأویل کند، اگر از زیغ قلب نباشد، از بی مغزی یا پوک مغزی است. «رسانه ما»

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». تذکر، آگاهی حاصل از تنبیه و تذکیر و یا برخورد با مسائل متشابه و متضاد است، و «الْبَاب» جمع «لَبَّ» به معنای مغزاندیشمند و مایه‌دار و نمودار تکامل آدمی است. مقیاس تکامل دیگر جانداران هم حجم و وزن و تقسیمات اسرارآمیز مغز آن‌هاست. شاید جمع آمدن «الباب» ناظر به همین

۱. بلکه آن قرآن مجیدی است در لوحی حفاظت شده. بروج (۸۵)، ۲۲.

۲. آن بدون شک قرآنی است کریم در کتابی نهفته، جز پاکیزه‌شدگان بدان دست نمی‌یابند. واقعه (۵۶)، ۷۷ تا ۷۹.

۳. کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس به تفصیل و جزئیات پرداخته است. هود (۱۱)، ۱.

۴. و قرآنی بخش بخش نازل کردیم... و آن را به تدریج فرو فرستاده‌ایم. الاسراء (۱۷)، ۱۰۶.



جامعیت باشد: «أولئك هم أولو الألباب... لآيات لاولی الألباب» بیش از مغز، انگیزه‌ها و طلب‌هایی است که از درون می‌جوشد و می‌خواهد و می‌جوید و دوست می‌دارد و عشق می‌ورزد و نفرت دارد و پیش می‌راند و می‌هراسد، و چون در سراسر وجود انسان و در حرکات قلب و نبض و با جریان خون است، نام و نشانی از مبدأ و منشأ آن جز «قلب» نمی‌توان یافت. همان چیز است که مغز و اعصاب حسّی و تحریکی را زیر نفوذ می‌گیرد و برای خواست‌هایش، به دیدن و شنیدن و لمس و تخیل و تفکر و حرکت وامی‌دارد. اگر قلب مستقیم و در طریق حق و خیر و کمال بود، همه ادراکات و دستگاه‌ها را بدان سو پیش می‌برد و اگر متمایل به باطل و هواها (زایغ) بود همه را بدان جهت می‌دارد و مغز را در دیوار اوهام و شهوات تهی و پوک می‌کند،

[البته] بیماری‌های ارثی و عصبی هم در پی مغزی و آفت زدگی مؤثر است.

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم به مقام ربوبی و آگاهی و هشیاری و نگرانی‌شان به جواذب مخالف و جنبش‌های درونی است تا مبادا انحراف و نوسان و تجرّی در قلب‌شان پدید آید و به پیروی از متشابهات و فتنه و تأویل‌جویی کشیده شوند: «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»؛ و هم احساس کامل به نیازمندی و جذب‌شان را به مقام ربوبی می‌نمایاند. نسبت «زیغ قلب» به «رب» از جهت صفت ربوبی در زمینه استعداد زیغ «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، و یا اختیار و خواست آن است: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۱، که هم با فعل لازم اختیاری آمده (زاغوا) و هم با فعل متعدی (ازاغ). و نیز در دیگر آیات در قرآن نسبت به شخص و قلب و

۱. پس همین که به راه کج رفتند خدا دل‌هایشان را به راه کج کشانید و خدا مردم فاسق را به راه راست نمی‌برد.



بصر و اختیاری و غیراختیاری و به معنای کجی و انحراف و حیرت زدگی آمده است: «فَلَمَّا زَاغُوا»، «وَمَنْ يَزِيغُ مِنْهُمْ...»، «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، «لَا تُزِيغُ قُلُوبَنَا»، ﴿كَأَدَّ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ﴾^۱، همان طور که ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ﴾^۲، ﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْبَصَارُ﴾^۳، ﴿أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْبَصَارُ﴾^۴. چنان که صفت ربوبی در زمینه و اختیار زیغ امداد می‌کند، در زمینه خیر و رحمت و اختیار آن‌ها «وَهَابٍ» بی دریغ است: «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». تکرار خطاب، همین [بی دریغ بودن] را می‌رساند.

«رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ». این مناجات عمق ایمان و بُعد دید راسخین را تا مسیر نهایی می‌نمایاند. صفت ثبوتی «جامع»، به جای فعل حدوثی «تَجَمُّعُ» کشدگی و پیش بری را و «لِيَوْمٍ»، به جای «فِي يَوْمٍ» مالکیت و تصرف و غایت را می‌رساند، «لَا رَيْبَ فِيهِ» از نظر دید ایمانی و رسوخ علمی و یقینی راسخان است، هم در ابعاد نزولی که به همه ابعاد تا حواس و مشاعر و اذهان نازله و مختلف نزول یافته «كُلُّهُ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» وهم در تحولات و تکاملات ذهنی و عقلی مردم. «إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ» که از تشابهات و اظلال حروف و کلمات و تمثیل‌ها و محدوده آن‌ها می‌گذراند و حدود را از میان برمی‌دارد و روز به روز او را به ظهور حقایق عریان می‌رساند، «لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ» که هرچه هست و آنچه هست بی شبهه تشابهات و ریب، در آن روز آشکارا رخ می‌نماید. صفت ربوبی «جامع الناس» شعاعی از اسم کامل و جامع (الله) با همه تجلیات و برخوردها و تضاد در نمودها است. عدول از خطاب و اسم رب: (رَبَّنَا)، به اسم جامع «الله» گویا ناظر به همین باشد. فعل مضارع «يُخَلِّفُ» از إخلاف: انجام ندادن وعده و انجام دادن کار

۱. نزدیک بود که دل‌های گروهی از آنان به راه کج برود. التوبه (۹)، ۱۱۷.

۲. بینایی به راه کج نرفت. النجم (۵۳)، ۱۷.

۳. و هنگامی که بینایی‌ها به راه کج رفتند. الاحزاب (۳۳)، ۱۰.

۴. یا چشم‌ها از آن‌ها منحرف شد. ص (۳۸)، ۶۳.



دیگر به جای آن است، وگذااردن چیزی به جای آنچه باید. «میعاد» به معنای مصدری وعده، و به معنای اسمی وعده گاه است: همان مبدأ و جامع همه صفات، از آن چه با وحی وعده داده و وعده گاهی که لازمه و علت غایی حرکات خروشان و پیشرو است، خلاف نمی کند و سکون و وقفه و مانع در میان نمی آورد. آن روز میعاد، هماهنگ با تأویل انسان و جهان، روز تأویل کامل همه کتاب است. «یوم یاتی تأویله...» که جز خدا نمی داند «ولا یعلم تأویله الا الله...». از این شب متشابهات و اظلال تا آن روز میعاد، تأویلات درحد رسوخ در علم و نفوذ در اعماق و بطون است و هر چه رسوخ پیش تر رود، ایمان به عظمت عمق و لجه ها بیش تر گردد تا خروش: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» از دل و زبان شان برآید. همان سان که هر چه در علم و کشف اسرار آفرینش پیش می روند، عظمت و عمق آن را بیشتر درمی نگرند. آن که به ساحل نزدیک تر شود و در آب های آن قدم گذارد، عظمت و عمق و خروش دریا را بیش تر درمی یابد. توقف ذهن در سطح جهان و پدیده ها و ترکیبات و فعل و انفعال های آن، چون توقف نظر در سطح دریا و حباب ها و امواج آن است که موجب غفلت از عظمت و اعماق دریا می شود. توقف در متشابهات و تمثیل و ترکیبات و تبلور حروف و کلمات آیات قرآن هم از رسوخ در بطون و اعماق و دریافت تأویلات باز می دارد. تفسیر که پرده برداری از کلمات و دریافت معانی لغات و تمثیل هاست، باید کلید درهای بسته باشد تا راه اندیشه و تدبیر را باز کند: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱، و با تدبیر است که می توان وحدت همه آیات و متشابهات و محکمت و مبدأ آن را دریافت ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲، متشابهات آن را از اسماء و صفات الهی

۱. آیا قرآن را مورد بررسی و تدبیر قرار نمی دهند یا قفل های دل ها بر آن ها زده شده است؟ محمد (۴۷)، ۲۴.
 ۲. آیا پس قرآن را مورد بررسی و تدبیر قرار نمی دهند که اگر از نزد کسی جز خدا آمده بود حتماً اختلاف بسیاری در آن می یافتند؟ النساء (۴)، ۸۲.



«سمع، بصر، ید، دوستی، خشم، کلمه، روح، استقرار بر عرش» تنزیه و تأویل کرد و هم چنین تمثیل‌های لذات و نعمت‌های بهشت و در مقابل آن آلام و عذاب‌های دوزخ: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، أَكْلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾^۱، ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَانَهُمْ﴾^۲. هم چنین است احکام متشابه و متغیر و ناسخ و منسوخ و غیره... بخصوص که متشابهات، لازمه نزول و تنزیل از علم و اراده‌ی اعلی است، همانند وجود مطلق و بی‌تعیّن که در مراتب آیات نازله انعکاس‌ها و تعین‌ها و تشابه‌ها را پدید آورده است، و علم و اراده‌ی اعلی که به صورت نیروهای نسبی و حیات و ترکیبات درآمده است، و همه به «أم الكتاب» و وجود قدرت و اراده‌ی مطلق تأویل می‌یابند^۳ و همین که تشابه از لوازم نزول و تنزیل است، دیگر نباید

۱. مثل بهشتی که به پروا پیشگان نوید داده شده مانند باغ‌هایی است که جوی‌های آبی در زیر درختان آن جاری است. میوه‌های آن همیشگی است و نیز سایه‌ی آن. آن است سرانجام کسانی که پروا پیشه کردند و سرانجام

کافران آتش است. رعد (۱۳)، ۳۵.

۲. مثل بهشتی که به پروا پیشگان نوید داده شده مانند باغی است که جوی‌هایی از آبی ناگنبدیده در آن است، و جوی‌هایی از شیر که مزه‌ی آن دگرگون نشده است، و جوی‌هایی از پالوده‌ی که برای نوشندگان لذتی دارد، و جوی‌هایی از عسل پالوده، و آنان در آن باغ هرگونه میوه‌ای و از پیشگاه پروردگارشان آمرزشی دارند [آیا چنین کسی] مانند آن شخص است که جاویدان در آتش است و آبی جوشان به وی نوشند تا روده‌هایشان را پاره پاره کند؟ محمّد (۴۷)، ۱۵.

۳. وجود مطلق و بی‌تعیّن مانند باران است که قبل از رسیدن به زمین هیچ شکلی ندارد. پس از فرود آمدن بر روی زمین و قرار گرفتن در ظرف‌هایی مانند رودخانه و دشت و درّه، شکل ظرف را به خود می‌گیرد و نام‌هایی مانند رودخانه و برکه و تالاب و دریاچه و مانند این‌ها بر روی آن می‌گذارند. این نام‌ها همان «تعیّن»‌ها و «تشابه»‌هاست که به صورت معینی شبیه به یکدیگر هستند. و علم و اراده‌ی اعلی که دانش و اراده‌ی پروردگار است مطلق به شمار می‌رود، اما وقتی در مخلوقات به صورت حیات دربیاید و با عناصر مختلف و شبیه به هم ترکیب شود به نام‌ها و نشانی‌های مختلف درمی‌آیند.



برای متشابهات قرآن که فرقان و قول فصل است، توجیهاتی کرد و خواصی آورد؛ برای اینکه مؤمنان بیندیشند و تدبیرکنند و ثواب بیشتر نصیب‌شان شود، برای این که مردم آزمایش شوند و زائغ القلوب‌ها و فتنه جویان از مؤمنان خالص و راسخان متمایز گردند، تا خضوع و تسلیم آرد، تا همه در حد ایمان و علم از آن بهره‌مند شوند. این‌ها یا بعضی از این‌ها شاید که از نتایج و خواص متشابهات باشد، نه حکمت و علت اصلی آن که همان حکمت و راز وجود و آفرینش است. تأویل متشابهات، کشیدگی و برگشت و جمع آن‌ها به سوی امهات و اصول است که جز خدا که نور هستی و آفریننده و نازل کننده و قبض کننده است، آن را نمی‌داند: «وَلَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» چون سایه‌ها که در امتداد نور پدید می‌آیند و پیوسته تغییر و تحول دارند و با شعاع‌های آن بلند و کوتاه می‌شوند و برمی‌گردند و قبض می‌شوند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا، ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾^۱. راسخان در علم از متشابهات عبور می‌کنند تا به اعماق و بطون آن‌ها برسند. نه چون کج اندیشان فتنه جو در متشابهات توقف دارند و نه چون جامدان جمود می‌ورزند. راسخان، در تفسیر لغات و کلمات و تنزیل آیات، تأویل نسبی را درمی‌یابند و به آن چه نرسند ایمان علمی و کلی دارند: «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و از زیغ قلوب اندیشناک: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا» و چشم به رحمت خاص پروردگار: «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» و به افق روشن و روز جمع: «إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ». پس تأویل در خط برگشت تنزیل و در ابعاد طولی و اعماق و بطون همه کتاب است، و محکمت و متشابهات در سطح و اوج صعود و موج نزول آیات است، نه جدا و مشخص از هم و نه مقابل هم تا متشابهات به محکمت عرض شود

۱. آیا ندیده‌ای که چگونه پروردگارت سایه را گسترانید و اگر می‌خواست بی‌گمان آن را ساکن قرار می‌داد و آنگاه خورشید را بر آن راهنمایی قرار دادیم. سپس آن [سایه] را به نرمی به سوی خود برگرفتم؟ الفرقان (۲۵).

که همین امر نیز منشأ تشابه و فتنه گردد. روایات صحیح و معتبر هم همین را می‌نمایاند. «ما فی القرآن آیه الا و لها ظهْر و بطن و ما فیهِ حرف الا و له حد و لکل حد مطلع». [ما یعنی بقوله لها ظهْر و بطن، قال] ظهْره و بطنه تاویلُهُ. مِنْهُ ما مَضَى و مِنْهُ ما لَمْ یَكُنْ بَعْدُ، یَجْرِی کَمَا یَجْرِی الشَّمْسُ و الْقَمَرُ کُلُّما مِنْها شَیْءٌ وَقَعَ^۱. شاید «کُلُّما» متعلق به «یَجْرِی» نباشد و جواب شرط مقدر و یا حذف شده باشد. «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ حَدًّا وَ مَطْلَعًا» که گویا با گذشت و صعود از هر بطن و حدی افقی باز و چشم اندازی نمایان می‌شود. «وَلِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ». و لَوْ أَنَّ الْآیَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِی قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلَئِكَ الْقَوْمِ مَاتَتِ الْآیَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَیْءٌ، وَلَکِنَّ الْقُرْآنَ یَجْرِی أَوْلَهُ عَلَی آخِرِهِ ما دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آیَةٌ یَتْلُوْنَهَا هُمْ مِنْها مِنْ خَیْرٍ أَوْ شَرٍّ^۲.

از این گونه مضامین عالی و پرمایه، روایات دیگری هست که منابع و متون آن در دسترس این مهجور زندانی نیست و باید مراجعه شود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر آن که آن را ظاهر و درونی و در آن حرفی نیست مگر آن که آن را حدی است و هر حدی را طلوع گاه و افقی. [منظورش از اینکه ظاهری و باطنی است چیست؟ گفت: ظاهر و باطنش تاویل آن است، برخی از آن [تاویل] چیزی بوده که گذشته است و برخی از آن هنوز انجام نگرفته است. جریان می‌یابد همچون جریان خورشید و ماه. همین که چیزی از آن جریان یافت واقع و یا نمودار می‌شود. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۸۹، چاپ بیروت، ۱۴۱۰ هجری قمری به نقل از تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۱۱ به نقل از ابو جعفر امام باقر علیه السلام].

۲. و اگر آیه‌ای که درباره مردمی نازل شد آن گاه آن مردم مردند، آیه بمیرد و از حرکت بازماند، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند، ولی قرآن اولش بر آخرش جاری است، و برای هر قومی آیه‌ای است که آن را همی تلاوت کنند که هم آنان خیر یا شری از آن دریابند. (فیض کاشانی، الوافی، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ هجری قمری، ج ۹، ص ۱۷۶۹ از قول ابی جعفر امام باقر علیه السلام).